

# فراز و فرودهای انجمن ادبی میلاد همدان

جواد محقق

تاسیس انجمن ادبی میلاد، به نخستین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی بر می‌گردد. این انجمن در واقع اولین انجمن ادبی استانی در کشور است که اوایل سال ۱۳۵۹ در همدان تشکیل شد و تقریباً همزمان با رسمیت یافتن حوزه اندیشه و هنر اسلامی در تهران آغاز به کار کرد. در آن ایام، طبیعی بود که راهاندازی حوزه‌های هنر استانی و حضور هنرمندان در جلسات آنها، در تاسیس یک تشکیلات ادبی موثر باشد، به‌خصوص که همدان در تاریخ معاصر، انجمن‌های ادبی صاحب نامی داشته و شاعران معروفی هم در آنها شرکت می‌کرده‌اند، کسانی مثل آزاد، غبار، غمام، صابر، صفاءالحق، مفتون، ذوقی، داور، پروین، دیجور، پرتو و ده‌ها شاعر دیگر.

خود من در سال‌های نوجوانی گاهی در بعضی از این انجمن‌ها به صورت مستمع آزاد شرکت می‌کردم که البته دوره افول آنها بود و از آن معاریف خالی بودند. گاهی هم به‌تتمه این جلسات که در خانه‌های بعضی از شاعران یا مغازه‌ها و حجره‌های آنها در بازار به صورت غیر رسمی دایر می‌شد، رسیده بودم.

با وقوع انقلاب اسلامی و طرح مسایل مهم‌تر در کشور، بسیاری از این محفل‌ها هم موقتاً تعطیل شد. به‌خصوص که در حال و هوای انقلاب، دیگر آن شعرهای عموماً تقلیدی و اقتراحی با آن زبان کهنه و رنگ و رو رفته، نه حالی می‌داد و نه مخاطبی می‌یافت.

۳۵



شماره ۶۸  
زمستان ۱۳۸۸

انجمن ادبی استان در سال ۱۳۵۹ تشکیل شد و تقریباً همزمان با دریافتن حوزه اندیشه و هنر اسلامی در تهران آغاز به کار کرد.

در چنین شرایطی بود که اینجانب با جمعی از دوستان، برای ایجاد یک پشتوانه ادبی برای انقلاب، تصمیم به تاسیس یک انجمن ادبی گرفتیم. برای انجام این کار، ما به سراغ آدم‌های قدیمی که عموماً نگرش‌های سنتی هم داشتند نرفتیم، بلکه دنبال کسانی رفتیم که هم تحصیل کردگان دانشگاهی در رشته‌های عموماً علوم انسانی و ادبیات بودند و هم برخلاف بسیاری از هم‌رشته‌ای‌هایشان، از ذوق ادبی و طبع شاعرانه بی بهره نبودند و مطالعات خوبی هم در شعر معاصر داشتند.

من شخصاً با بعضی از این‌ها دوستی قدیمی داشتم، مثل آقای میرهاشم میری که هم دبیرستانی من بود و در همان سال‌ها خودش از بانیان اولین انجمن ادبی دبیرستان علویان همدان بود و از همانجا بود که ما با هم دوست و آشنا شدیم. بعضی‌هایشان مثل سیدمهدی موسوی و محمد پیله‌ور، کسانی بودند که در یک جلسه دینی انقلابی که روحانی جوان، خوش ذوق و خوش صدا و هنردوستی به نام حاج آقا حق طلب محورش بود، در آن جلسه آن هم در آن سال‌ها، در کنار همه مباحث دینی و فعالیت‌های انقلابی، شعر و شاعری و مثنوی خوانی و بعضی اقلام دیگر هنر هم جای خاصی داشت. این جلسه البته یک استثنا بود و هیچ جلسه دیگری در شهر و استان ما چنین ویژگی‌هایی را نداشت.

شاعر کم کار، اما بسیار دانا و بسیار خوان، علیرضا صدقی زاده را هم از طریق همین دوستان بود که شناختم و با اندکی تأخیر به همراهی جمع کشاندم. حسن کریمی‌نور را از یک جلسه مداحی به انجمن آوردم و فرشاد منصوریان هم از دانش‌آموزان دبیرستانی آقای میری در نپاوند بود که با کمی فاصله زمانی به انجمن پیوست و خوش درخشید.

دو تن دیگر اما از چهره‌های ادبی و هنری شناخته شده استان همدان در سال‌های قبل از انقلاب بودند و برای خودشان اسم و رسمی داشتند؛ اولی احمد خوانساری بود که در میان شاعران جوان دهه چهل و پنجاه نام آشنایی بود و من خودم شعرهایش را در مطبوعات جوان پسند قبل از انقلاب می‌خواندم و می‌شناختمش، دومی هم سیاوش دیهیمی بود که اگر چه به شعر و شاعری شهره نبود، اما در عالم موسیقی از چهره‌های صاحب نام استان بود. آقای دیهیمی اگر چه متولد کرمانشاه است اما به دلیل سال‌های طولانی تدریس و زندگی در همدان، همدانی شناخته می‌شود با ایشان هم از دوره تحصیل در دانشسرای راهنمایی تحصیلی (تربیت معلم امروز) آشنا بودم و اگر چه دانشجویش نبودم، اما در انجمن ادبی دانشجویان چند شعرش را شنیده بودم و می‌دانستم که شاعری بالقوه است.

البته، غیر از آقای خوانساری که رسماً شاعر بود، هیچ کدام از این‌ها که نام بردم، جز به تفنن شعری نگفته بودند یا نمی‌گفتند. خوانساری هم به دلیل تضادف راندگی و از دست دادن همسر و سرپرستی بچه‌هایش، خیلی حال و حوصله شعر و شاعری نداشت؛ به خصوص که خودش هم در این سانحه به شدت مجروح و خانه‌نشین شده بود. به همین دلیل بسیاری از تحولات اجتماعی آن ایام را هم که با سرعتی شگفت‌آور رخ می‌داد، مستقیماً ندیده بود و حضور پرنرنگی در آن‌ها نداشت.

به هر حال و با این احوال، انجمن ادبی میلاد همدان راه اندازی شد

و با وجود مشکلاتی که گفته شد، انجمنی شد که در نیمه نخست دهه شصت، فعال‌ترین انجمن استانی کشور بود و توانست علاوه بر چاپ چند مجموعه شعر و جنگ ادبی، بیش از پنجاه شب شعر و کنگره برگزار کند، کاری که در هیچ استانی نظیر نداشت؛ یعنی اگر چهار عنصر پیشنازی، تداوم و استمرار برگزاری بیشترین شبهای شعر در سطح استان و چاپ چند مجموعه ادبی را در نظر بگیریم، انجمن ادبی میلاد در دوره خود در کل کشور یک استثنا بود و الگویی برای سایر جاها شد.

درباره نام انجمن، یک نکته را باید یادآوری کنم. هر تشکلی در آن سال‌ها معمولاً با اسامی صریح دینی یا انقلابی مثل حدید، فجر و امثال آن شناخته می‌شد؛ حتی در بعضی شهرها، این نوع تشکل‌ها به نام بعضی



از شهیدان یا بزرگان علمی، ادبی راهاندازی شده است. در شهر خودمان هم، بعدها انجمن‌هایی به نام بوعلی یا باباطاهر و عین‌القضاه و... تاسیس شد. در شیراز انجمن شاعران انقلاب اسلامی راه افتاد، ولی من از یکسو نمی‌خواستم نام انجمن تداعی‌کننده یک نوع یا قالب شعری خاص باشد و گرایش مشخصی را نشان بدهد از سوی دیگر هم مایل نبودم بریده از فکر و فرهنگ دینی باشد. در عین حال می‌خواستم روان و زیبا و خوش‌آهنگ هم باشد و حتی به ظرفیت آن در خوشنویسی نسخ و نستعلیق و حروف چاپی هم فکر می‌کردم. در عین حال سعی داشتم غلبه حرفی و مفهومی آن هم از گستره کلمات زبان عربی دورتر و به دایره واژگان فارسی نزدیک‌تر باشد. خیلی از دوستان می‌گفتند با این همه سخت‌گیری درباره انجمن، لازم نیست، یادم هست که یک شب رفتم نهاروند پیش آقای میری و به پیشنهاد او تا صبح قرآن را ورق زدیم تا به رسم مورد نظر برسیم؛ میثاق، میعاد، فجر، کتاب، کلمه، بصائر، روح، ریحان، بشیر، نذیر، بیان، عرفان، مبین و... و صدها کلمه از خانواده و ریشه دیگر این‌ها با پیشوند و پسوند‌های گوناگون از جمله موارد پیشنهادی دوستان یا نمونه‌های استخراجی آن شب بود، اما هیچ کدام از این‌ها به همان دلایلی که گفتم مرا قانع نکرد. همین حالا نشریات بسیاری را می‌شناسید که با اسامی بالا منتشر می‌شوند یا در سال‌های گذشته منتشر می‌شدند، یعنی هیچ کدام اسم‌های بدی نیستند ولی من آن‌ها را برای یک انجمن شعری نمی‌پسندیدم. به‌هرروی در خانه آقای میری در نهاروند بود یا در بازگشتیم به همدان در بین راه، که نام «میلا» به ذهن رسید. این را هم بگویم که قبل از انتخاب این اسم و استفاده مکرر از آن در پوسترها و اطلاعیه‌ها و شب‌های شعر، در تمام شهر، هیچ مغازه‌ای به این رسم وجود نداشت و هیچ کدام از دوستان هم به یاد ندارند که کسی به این نام برای فرزندش شناسنامه گرفته باشد، اما بعد از دو سه سال آنقدر این اسم پرکار شد که از پنچرگیری گرفته تا خیاطی و ساندویچ فروشی، همه تابلوی میلا داشتند و کم‌کم کودکانی هم به این نام دیده و شنیده شدند.

اوایل کار، انجمن هفته‌ای دو جلسه داشت که در منزل ما بود، ولی بعدها یکی در منزل ما دیگری در خانه آقای خوانساری برگزار می‌شد.

جنگ و بمباران و سرما و کوبنی بودن همه چیز از جمله نفت و قند و چای، مشکل اصلی انجمن بود. من تازه ازدواج کرده بود و هنوز بچه نداشتم یعنی کویمان دو نفره بود و کل سهمیه نفت و قند و چایمان در جلسات یک‌ماهه انجمن مصرف می‌شد و باقی روزها را با عیال در سرما و بی‌نفتی، بدون قند و چای می‌گذرانیدیم، چون در بازار هم نبود تا بخریم؛ تازه اگر هم بود ما قدرت خریدش را با درآمد معلمی نداشتم. برای همین دوستان تصمیم گرفتند یکی از جلسات را کم کنند که به پیشنهاد آقای خوانساری یکی از جلسات به منزل ایشان منتقل شد. به‌خصوص که در آن برف و سرما آمد و رفت آقای خوانساری هم با توجه به شکستگی‌های ناشی از تصادف برایش سخت بود.

انجمن هم که به جایی وابسته نبود، کاملاً شخصی و دوستانه بود اما چون تعداد دوستان بیشتر می‌شد و گرم کردن خانه و همان پذیرایی ساده، سخت‌تر، بچه‌ها پیشنهاد کردند محل تشکیل جلسه را ببریم به کتابخانه

عمومی شهر، تا هم مشکل سوخت را حل کنیم و هم جا برای افراد جدید داشته باشیم و هم کسی توقع پذیرایی نداشته باشد.

رفتم و با مسئول اداره ارشاد استان که روحانی جوانی بود صحبت کردم. مرا می‌شناخت و خیلی استقبال کرد و سالن کتابخانه عمومی شماره دو را در اختیارمان گذاشت و به این ترتیب مسئله جا و گرما و پذیرایی تقریباً حل شد و جلسه هم رسمیت بیشتری پیدا کرد. از آن به بعد با همکاری ارشاد شب‌های شعر زیادی برگزار کردیم. ابتدا با دعوت از شاعران خود استان و بعد استان‌های همجوار و بعدش هم دوستان شاعری که در حوزه هنری بودند و در سال‌های بعد هم از شاعران دیگر کشور.

بدین ترتیب انجمن میلا کم‌کم قوتی یافت و نامی پیدا کرد. دلیل آن هم چند چیز بود: اولین نکته همدلی و صمیمیت بچه‌ها با هم بود، یعنی بر خلاف خیلی از انجمن‌هایی که می‌دیدیم و می‌شنیدیم حقد و حسد و کینه‌ای میان اعضا (به خصوص اعضای اصلی) نبود. هیچ‌کس خودش را در شعر خواندن بر دیگری ترجیح نمی‌داد و همه یکدیگر را جلو می‌انداختند. چیزی که هنوز هم در بسیاری از انجمن‌ها نیست، حتی در میان نسل‌های دوم و سوم و چهارم.

ویژگی دیگر، شرکت بچه‌ها در جبهه‌های جنگ، چه برای شعرخوانی و چه به عنوان بسیجی گمنام بود، علاوه بر شرکت‌شان در شب‌های شعر کشوری.

ویژگی بعدی چاپ سه چهار مجموعه شعر و جنگ ادبی در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ بود که تقریباً جز حوزه هنری مرکز، در هیچ استان دیگری اتفاق نیفتاد.

ویژگی دیگر تداوم و استمرار انجمن است در کوران حوادث سیاسی و اجتماعی و رفت و آمدهای مسئولان فرهنگی مختلف و عمدتاً وابسته به جریان‌های سیاسی چپ و راست که در بسیاری از شهرها و استان‌ها، سم قاتل فعالیت‌های مداوم فرهنگی بوده و هست. جالب است بدانید که با وجود رفتن و کنار کشیدن اکثریت قریب باتفاق اعضای موسس و اولیه، هنوز انجمن ادبی میلا که حالا چندین رقیب مهم هم پیدا کرده، یکی از مجموعه‌های فعال ادبی استان است، اگر چه نه فعالیت سال‌های اولیه را دارد و نه بار و بر آن سال‌ها را.

پیشتازی در تاسیس و انتشار آثار و نیز برگزاری بیشترین شب‌های شعر و ادب در سطح ملی هم از دیگر ویژگی‌های این انجمن است.

البته چند ویژگی دیگر را هم باید به این‌ها افزود؛ یکی دعوت‌های گروهی از شاعران سه نسل انقلاب بود، مثلاً یک‌بار شاعرانی مثل استاد مهرداد اوستا، حمید سبزواری، محمود شاهرخی، مشفق کاشانی، محمود گلشن کردستانی و ... را برای شعر خوانی دعوت می‌کردیم و بار دیگر علی موسوی گرمارودی، جواد محبت و همسن و سال‌های آن‌ها را و بار سوم سی حسن حسینی، قیصر امین پور، سهیل محمودی، سلمان هراتی، ساعد باقری، محمدی نیکو و نیز جوان‌ترهایی مثل شهرام رجب‌زاده، وحید امیری و... دیگران را.

ویژگی دیگر، نظم و ترتیب جلسه بود. جلسات انجمن میلا، جزو معدود جلسات کشور بود که سرساعت شروع می‌شد و مخاطب می‌دانست اگر

من از دواج کرده بود و هنوز بچه نداشتم یعنی کویمان دو نفره بود و کل سهمیه نفت و قند و چایمان در جلسات یک‌ماهه انجمن مصرف می‌شد



# مختصری از بسیارهای دیارم

نگاهی کوتاه به فعالیت یازده انجمن ادبی کرمانشاه

فرشید یوسفی

آگاهی از اولین نشست شاعران و سخنوران یک دیار و چگونگی و محل برپایی آن کاری است دست نیافتنی، مگر آنکه مدرکی در اختیار باشد که به آن استناد شود. شهر من کرمانشاه نیز از این تعریف به دور نیست؛ اما به شهادت کتب رجال و تذکره‌هایی چون «تحفه‌العالم» و «ذیل التحفه» میرعبداللطیف‌خان شوستری ۱۱۷۲ ف ۱۲۲۰ هـ ق و «مجمع الفصحاء» رضا قلیخان هدایت و «تحفه سامی» سام میرزا و «تذکره نصرآبادی» میرزا محمد طاهر و ... سرایندگان و ادیبان پر آوازه‌ای در شهر من می‌زیسته‌اند که هر کدام چشم و چراغ روزگار خود بوده‌اند و بی‌شک برای داد و ستدهای اندیشه‌ای و شنیدن آثار هم نیاز به مجالست با یکدیگر داشته‌اند.

## انجمن الله قلی خان زنگنه

حاکم فرهنگ مدار و ادب دوست (وفات ۱۱۹۹ هـ ق) کرمانشاه، هر هفته شاعران و سخن‌سرایان را در مقر حکومتی بار می‌داده و از تشویق آنها دریغ نمی‌ورزیده است. بهتر است از زبان میر عبداللطیف‌خان بقیه مطلب را بخوانیم: «پس از بر وجود وارد کرمانشاهان شدم. حاکم آن دیار، الله قلی خان زنگنه بود؛ خان معظم فرمانروایی با اقتدار و در ضبط و نسق مملکت یگانه روزگار بود. به استعداد ذاتی و مکارم اخلاق که داشت، هفته‌ای دو شب را مخصوص علمای دانشور و شعرای سخن‌گستر داشته بود؛ فریقین در لیلی معهوده به خدمتش می‌شتافتند. او با هر دو فریق هم‌زبان و داخل در صحبت ایشان بود. میرزا احمد، شهاب تخلص، شاعری نغز گفتار و در طریقه آداب و شیرین صحبتی فرید اعصار، عاشق پیشه و غم اندوز، روستا زاده و در بدایت حال شاگرد کفش‌دوز بود. دیگر، میرزا محمد خضری، خان معظم به او عاطفت نموده و صاحب ضیاع و عقار است و با وجود پیروی، با زنده دلان همدم بود. یک بیت از او به یاد است:

تشبیه کرد خضری مژگان او به خنجر

مضمون تازه‌ای نیست، اما به دل نشیند

دیگر میرزا محمد سعید منشی، از جمله مستعدان و اخیار و در علم سیاق و استیفاء هم یدی طولاً داشت. دیگر شاه قلی‌بیگ جهان‌دیده و

نیم ساعت دیر بیاید، به بخشی از برنامه نمی‌رسد. از سخنرانی مسئولین و غیره هم خبری در انجمن نبود و این چنین بود که شاید همدان تنها شهر و استانی بود که شب‌های شعرش واقعاً شب شعر بود و حشو و زوائد کسالت‌بار نداشت. تنها دوباره در بیش از پنجاه شب شعر، دو مقام عالی استان دعوت شدند تا در طلوعه برنامه پشت تریبون بروند؛ یکبار آقای صالح، استاندار و یکبار هم آیت الله نوری همدانی که سمت امام جمعه شهر را برعهده داشتند. این دو را هم خود من دعوت کردم و دعوتشان پیشنهاد مسئولان ارشاد یا جای دیگری نبود.

به هرحال، از محصول فعالیت شاعران میزبان و میهمان هم، دو مجموعه شعر، دو جنگ فرهنگی بانام «گاهنامه میلاد» منتشر کردیم. اصرار داشتیم نشریه انجمن، گاهنامه باشد، چون در کار اداری، به‌خصوص اگر خودت صاحب کار نباشی با آمد و رفت هر مسئولی باید منتظر شیرفهم شدن مسئول بعدی باشی و این با زمان‌بندی مجلات ادواری نمی‌خواند. البته از اول هم امید نداشتیم که بیشتر از چهار شماره پیش برویم، برای همین طرحی را برای جلد به چاپخانه دادیم که پنجره‌ای با چهار خانه بود. دفتر اول در سال ۱۳۶۰، دفتر دوم در سال ۱۳۶۳ و دفتر سوم در سال ۱۳۶۵ منتشر کردیم. دفتر اول فقط شعر بود که در دفتر دوم و سوم به جنگ ادبی تبدیل شد و شامل شعر، داستان مقاله و ... به صورت تالیف و ترجمه از نیروهای محلی بود. هر دفتر به رنگی و در همان دفتر چهارم، کار متوقف شد.

امروز وقتی به آن مجموعه نگاه می‌شود، ممکن است از نظر شکل و محتوا چندان چشمگیر به نظر نیاید، اما باید یادمان باشد که هر کاری را باید در ظرف زمانی خودش دید و آثارش را در مقایسه همان ایام سنجید. روزی یکی از معلمان ما در کلاس پرسید: بزرگ‌ترین کشف و اختراع بشر چیست؟ بچه‌ها شروع کردند به نام‌بردن از برق، ساعت، ماشین، هواپیما، کامپیوتر، ماهواره و ... معلم گفت: بالاترین کشف بشر شکل دایره و بزرگ‌ترین اختراع انسان چرخ است، چرا که بدون این دو کشف و اختراع همه وسایل بعدی غیر ممکن است! دکتر محمدرضا سنگری می‌گفت: در آن سال‌ها که شما اولین دفتر میلاد را منتشر کردید، من دانشجوی دانشگاه شهید چمران اهواز بودم و بین جبهه و دانشگاه در رفت و آمد. در ضمن سری هم به اداره ارشاد دزفول می‌زدم و در کارهای فرهنگی کمک‌شان می‌کردم وقتی اولین دفتر میلاد را در اداره ارشاد شهرمان دیدم، با خوشحالی گفتم این کارها نشان می‌دهد که ما می‌توانیم. منظور این است که همین کارهای کوچک در آن سال‌ها، بارقه چنین امیدی را در دل خیلی‌ها می‌کاشت؛ اگر چه امروز ممکن است با مقایسه امکانات، کار آن دوره چندان به چشم نیاید.

به آن مجموعه نگاه می‌شود، ممکن است چندان چشمگیر به نظر نیاید، اما باید یادمان باشد که هر کاری را باید در ظرف زمانی خودش دید



شماره ۶۸  
زمستان ۱۳۸۸